

فانوس نامہ ۱

(بالای ۷ سال)



اورنگامی

شعر

سرگرمی

رنگ آمیزی

داستان

نقاشی

فاطرہ نویسی

فانوس

شماره ثبت: ۴۱۸۸

انجمن حمایت از کودکان خاص
فانوس اصفہان

شماره تماس سرگروه کودک و فانوس نامہ:

۰۹۰۲۴۷۱۵۳۲۹

* روزهای حضور فانوس در بخش

روز	ساعت
یکشنبه	۱۵:۳۰ الی ۱۷:۳۰
سه شنبه	۱۵:۳۰ الی ۱۷:۳۰
پنج شنبه	۱۵:۳۰ الی ۱۷:۳۰
جمعه	۱۵:۳۰ الی ۱۷:۳۰

شماره تماس سرگروه کودک و فانوس نامه: ۰۹۰۲۴۷۱۵۳۴۹

تلگرام فانوس نامه: @fanoos_nameh

نفودی به زمین می‌افتد

یکی بود یکی نبود، توی گنبد کبود، یک سیارک فیلی کوچولو بود. این سیارک به اندازه هندوانه بود. سیارک هندوانه درست بالای زمین بود. در این سیارک فیلی کوچولو نفودی‌ها زندگی می‌کردند. نفودی‌ها به سفتی در این سیارک جا می‌شدند. روزها که بیدار بودند و راه می‌رفتند، همه‌اش مواظب بودند که به همدیگر نفورند. روزها را می‌شد طوری سرگرد. اما وای از دست شب‌ها! وقتی که نفودی‌ها می‌خواستند بفوایند، مجبور بودند دست‌وپایشان را جمع کنند تا روی سیارک جا بگیرند. بعضی وقت‌ها هم که فوای می‌دیدند، با لگد به سروصورت همدیگر می‌زدند. فاصله زندگی در سیارک هندوانه فیلی مشکل بود. نفودی‌ها فیلی مواظب بودند چاق نشوند. اگر چاق می‌شدند، دیگر روی سیارک هندوانه جا نمی‌گرفتند.

میان نفودی‌های سیارک هندوانه، نفودی بود فیلی شلوغ. اصلاً آرام و قرار نداشت. همه‌اش دوست داشت بدود، بازی کند و پرخ بفرود. اما سیارکشان اجازه این کارها را نمی‌داد. دایم از این‌وآن کتک می‌خورد. تا اینکه یک روزی، نفودی شلوغه هوس خوردن آش به سرش زد و به ننه‌اش گفت: «ننه‌جان، امروز برای من آش می‌پزی؟»

ننه‌اش گفت: «نه که نمی‌پزم. آش می‌فوری شکمت گنده می‌شود، آن وقت دیگر جاییت در این سیارک نیست!»

نفودی حرف ننه‌اش را گوش نکرد. خودش رفت و دیگ را سر بار گذاشت و آش فوشمزه‌ای پخت. وقتی آش آماده شد، آن قدر آش خورد و خورد که شکمش باد کرد و فیلی گنده شد. تا وقتی روز بود کسی نفهمید جا تنگ شده است. اما شب که نفودی‌ها رفتفوای‌هایشان را آوردند و روی سیارک پهن کردند تا بفوایند، دیدند جایشان فیلی تنگ شده است. هر چه دست‌وپایشان را توی شکمشان جمع کردند و قل‌قلی شدند، باز جا برای فوای کم بود. عاقبت شاه و نفودی‌ها از رفتفوایش بیرون آمد و گفت: «پس چرا امشب جا برای فواییدن کم است؟»

نفودی شلوغه تا این حرف را شنید، سعی کرد غلتی بزند و شکم‌گنده‌اش را زیر لاف قایم کند. ولی نتوانست. شکمش به سروصورت دیگر نفودی‌ها خورد. یکی از نفودی‌ها که علت تنگی جا را فهمیده بود، برفاست و گفت: «جناب نفودی شاه، تشریف بیاور اینجا بین نفودی شلوغه چه دسته‌گلی به آب داده!»

شاه شنش را به دوش انداخت و به زحمت فودش را بالای سر نفودی شلوغه رساند. وقتی شکم گنده او را دید، فریاد زد: «نفودی شلوغه از سیارک ما افراج!»
نفودی شلوغه هر چه گریه و زاری کرد، خایره نبخشید. نفودی‌ها دست و پاهایش را گرفتند و او را از سیارکشان به فضا انداختند. نفودی شلوغه از آن بالا غلغل فورد تا به روی زمین افتاد.
اول کمی دردش آمد. ولی وقتی دید جای فیلی بزرگ و قشنگی است، فوش‌هاش شد و دردش را از یار برد. نفودی شلوغه دست‌هایش را به هم مالید و گفت: «فوب شد آش را فوردم و گرنه زمین به این بزرگی و قشنگی را نمی‌دیدم!»

(این داستان از کتاب داستانک‌های نخودی نوشته‌ی محمدهادی محمدی انتخاب شده. اگر دوستش داشتی می‌توانی کتاب را تهیه کنی و بقیه‌ی داستان‌هایش را بخوانی و یا با مراجعه به کانال فانوس‌نامه نسخه پی‌دی‌اف آن را دریافت و مطالعه کنی.)

عزیز دلم!

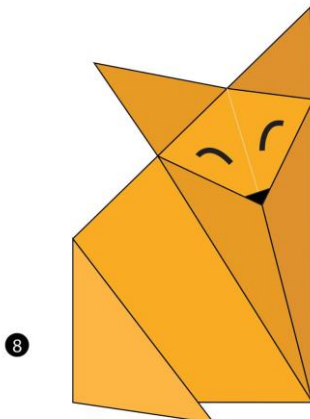
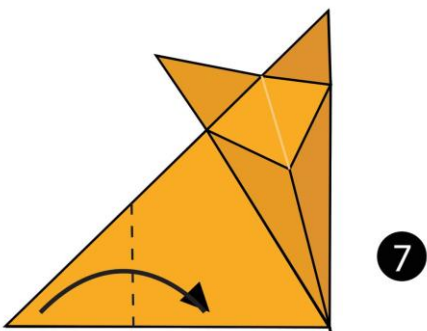
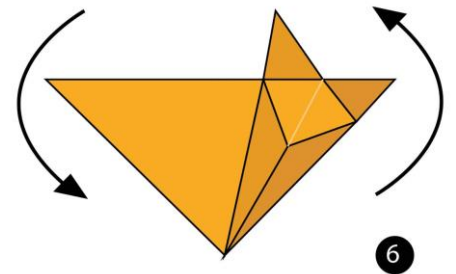
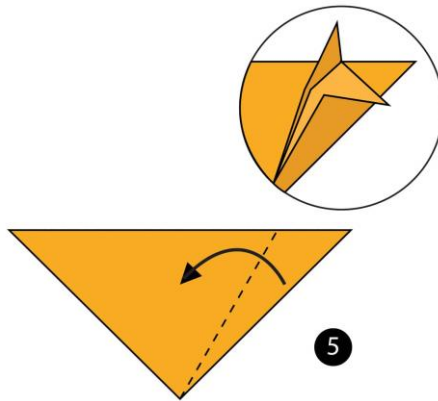
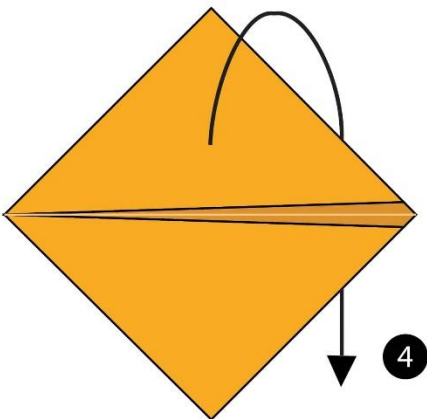
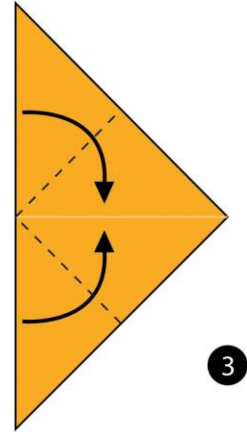
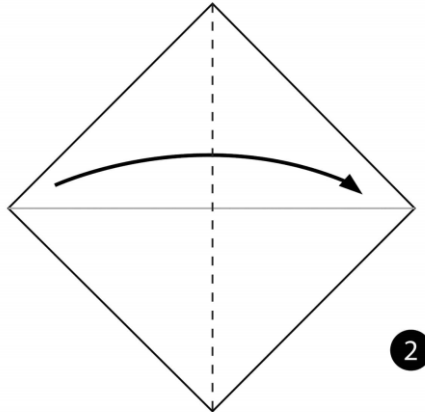
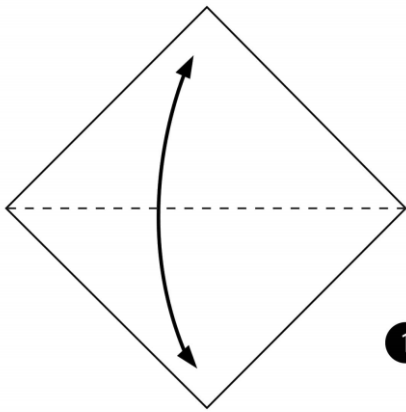
حالا بیا باهم ننه نخودی را درست کنیم.
برای تو توی بسته نخود و تکه پارچه گذاشتیم، قرار است نخود بشود صورت ننه نخودی و پارچه بشود چارقدش. مثل عکس درستش کن.

حتی می‌تونی با خلاقیت خودت اعضای سیارک هندوانه را درست کنی.
یادت نرود از کاردستیت عکس بگیری و برایمان در تلگرام فانوس‌نامه بفرستی!



اورنگامی روباه

یکی از کاغذهای مربعی که برای توی بسته گذاشتیم را بردار و شروع کن به ساخت این روباه بازیگوش. اگر در ساختنش به مشکل برخوردی می توانی از مامان و بابا بخواهی که وارد کانال تلگرامی فانوس نامه بشوند تا بتوانی فیلم مراحل ساخت را ببینی و آن را راحت تر بسازی. وقتی ساخت روباهت تمام شد می توانی عکسش را برایمان بفرستی.



کوه و چشمه

زمین از گوشه کوهش
به من یک سنگ خوشگل داد
در آب چشمه آن را شست
کنار پای من قل داد

تشکر کردم و گفتم:
«عجب سنگی! عجب رنگی!
چه نقاش هنرمندی!
چه خط‌های هماهنگی!»

فقط این سنگ را باید
نگاهش کرد و بوسیدش
که آب چشمه با شن‌ها
خودش تنها، تراشیدش

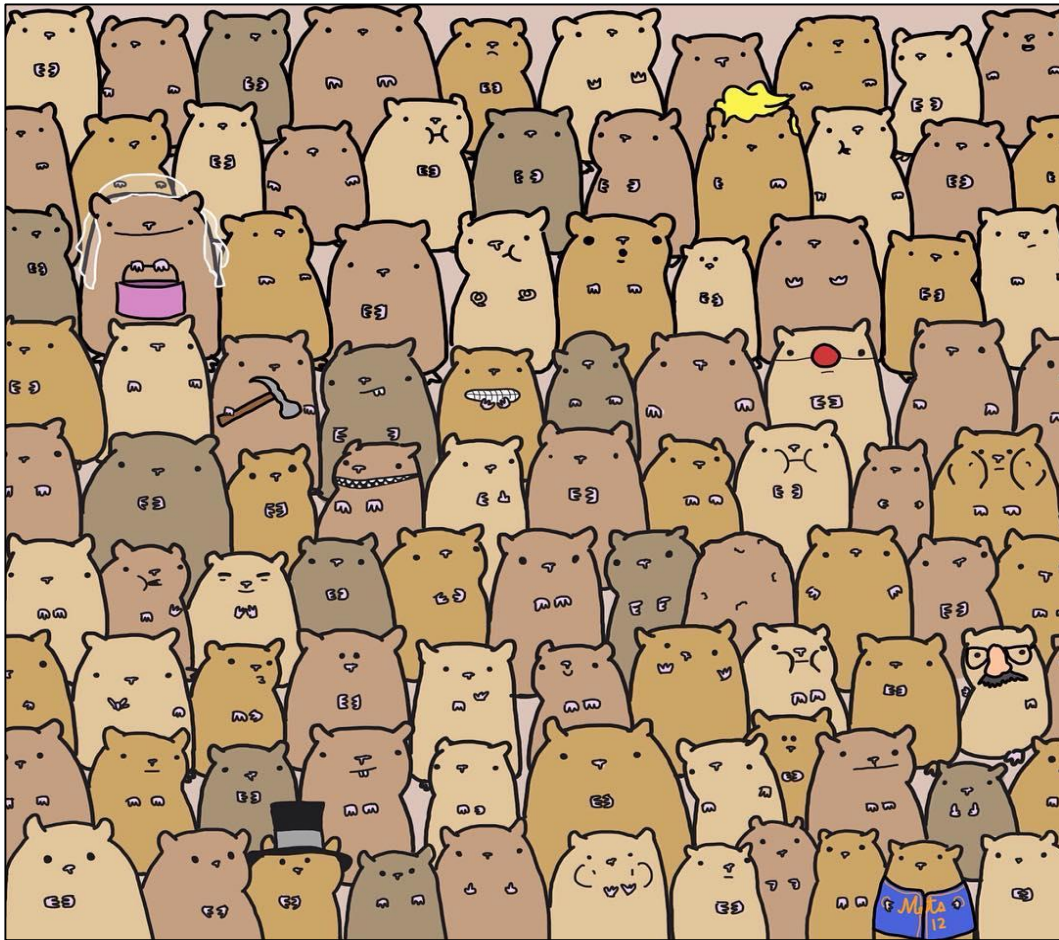
زمین جان! بهتر است این سنگ
بماند در سر جایش
که هر کس بعد من آمد
شود محو تماشایش»

«ناصر کشاورز»

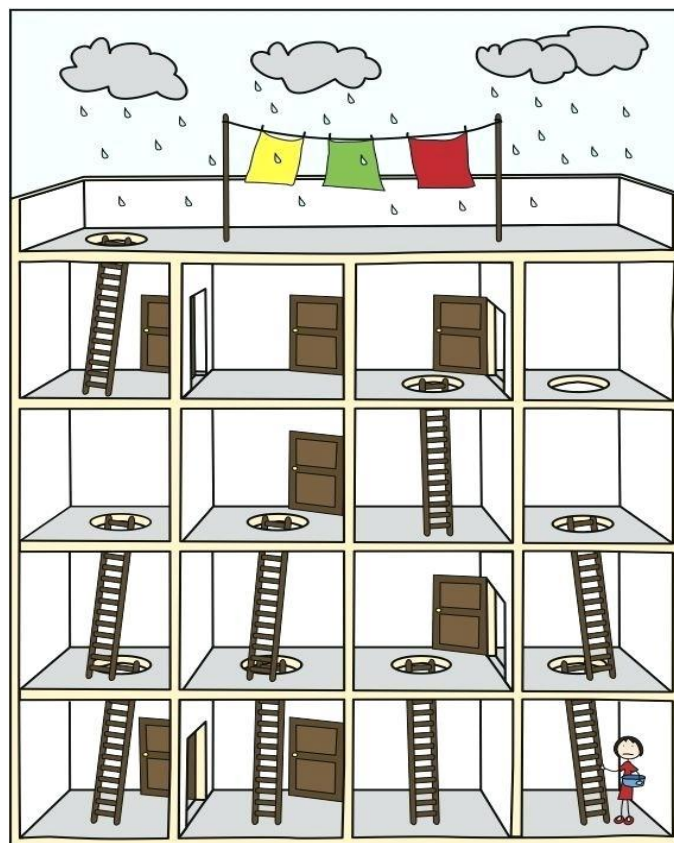


بازی و سرگرمی

* این خرس های بامزه یک سیب زمینی را بین خودشان پنهان کرده اند. می توانی پیدایش کنی؟

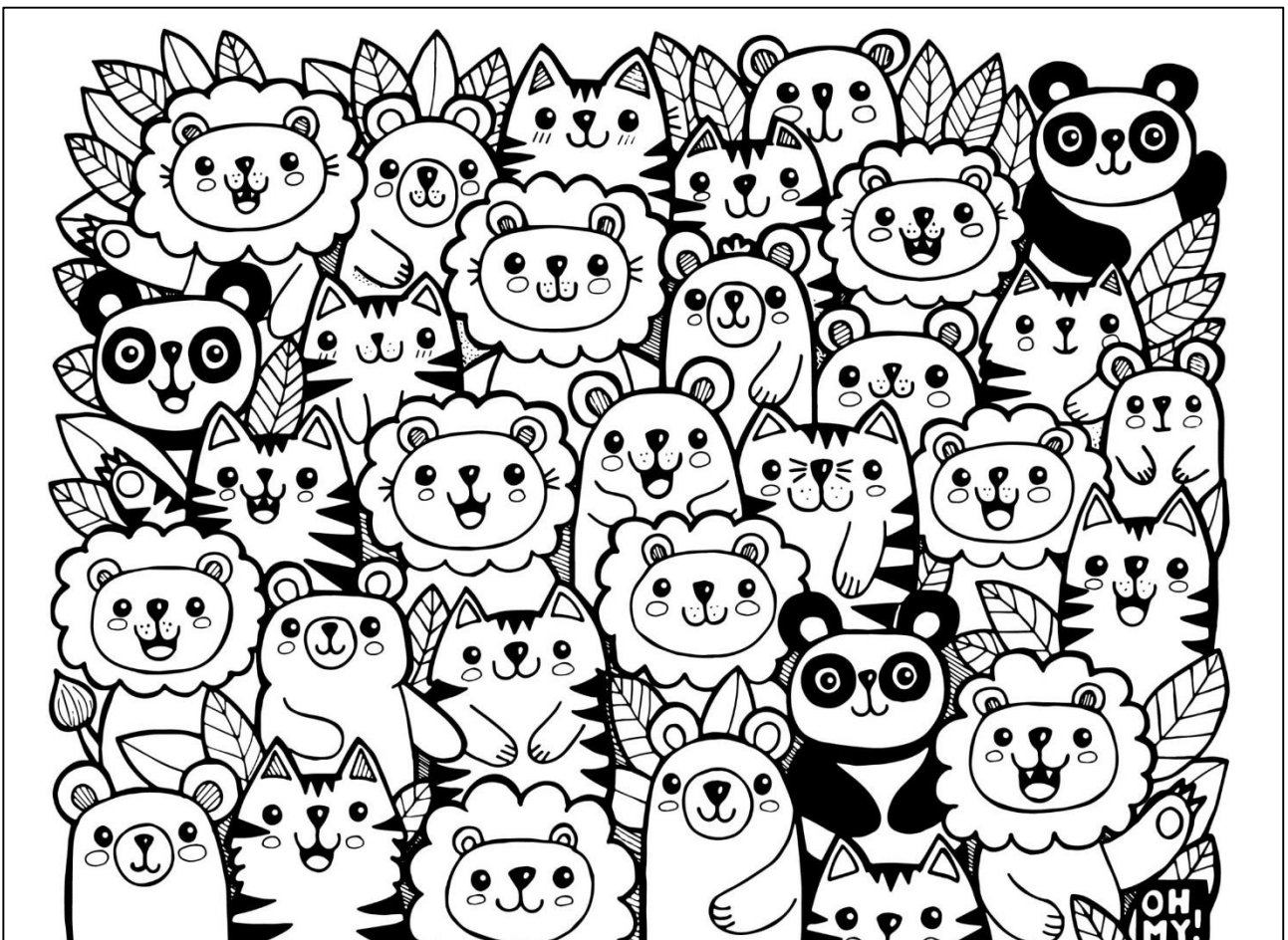
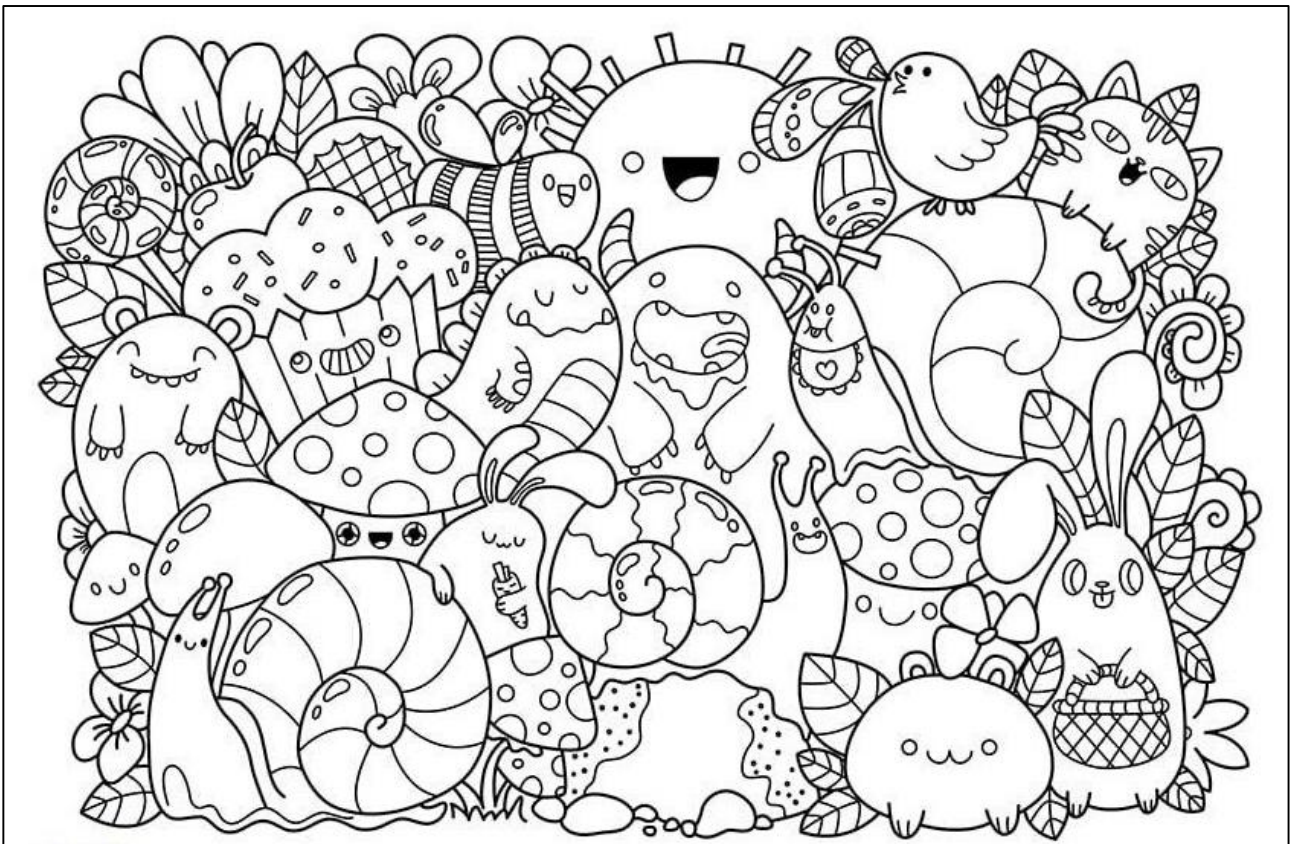


* باران گرفته و لباس های پهن شده روی پشت بام دارد خیس می شود. کمک کن تا زودتر به پشت بام برسیم و لباس ها را جمع کنیم.

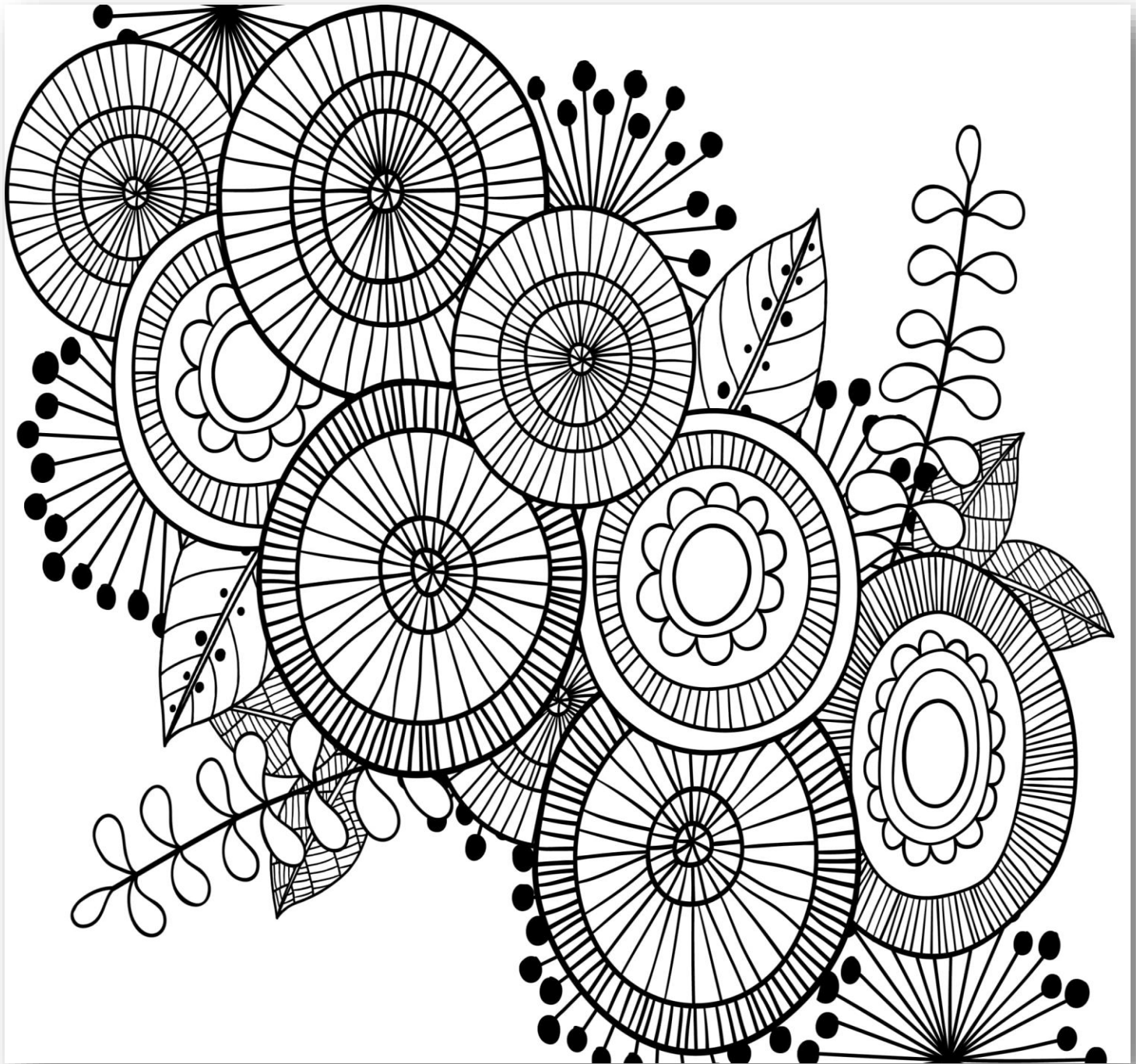


رنگ آمیزی

دنیای این موجودات فکده رو را رنگی کن.

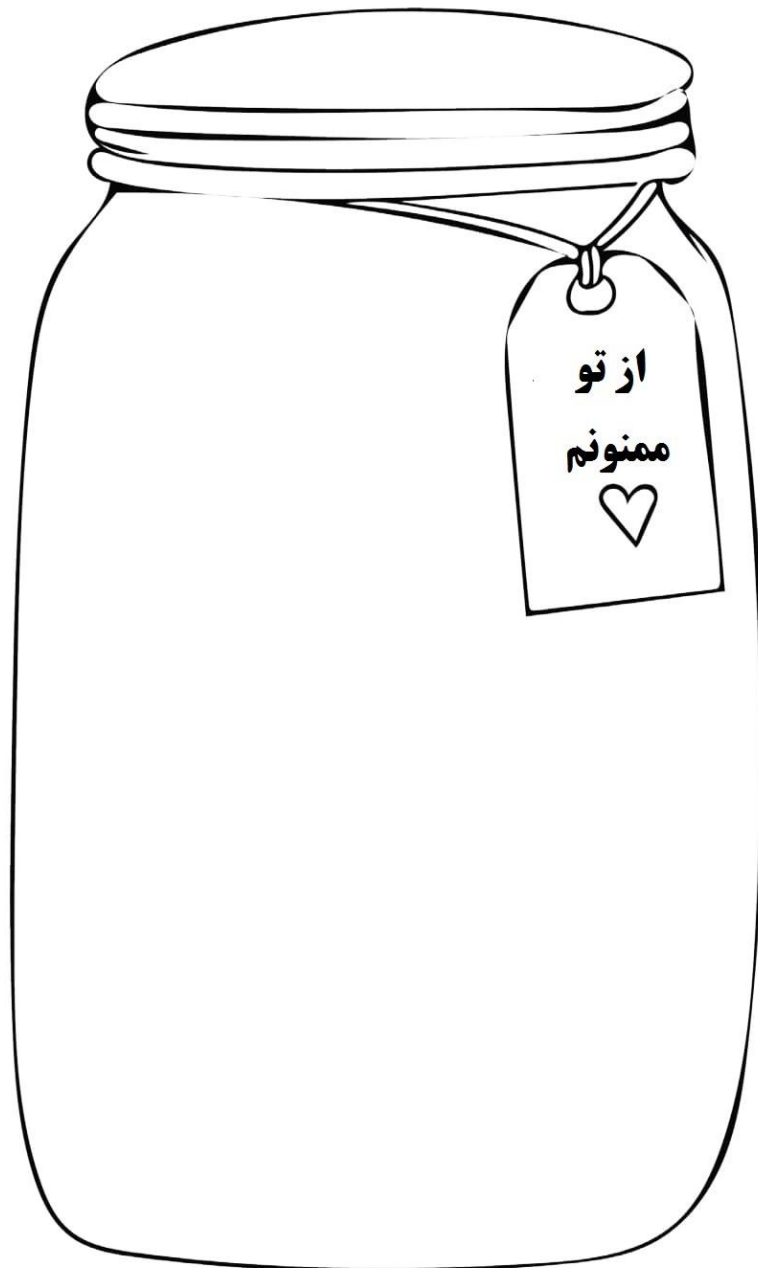


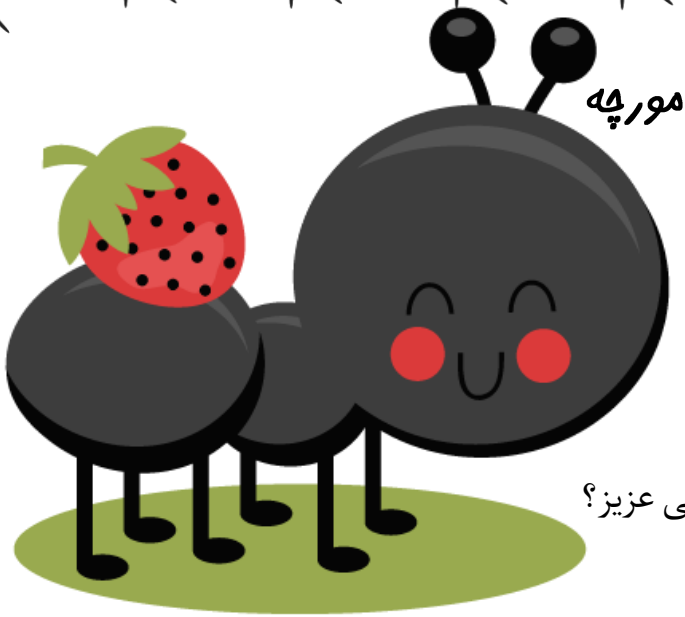
گل‌ها با رنگ با نشاط‌ترند، مدار رنگی‌هایت را بردار و زیباترشان کن.



سپاس‌گذاری

پیزهایی که بابت داشتن آنها سپاس‌گذاری را در این شیشه بنویس.
می‌توانی وقتی شیشه‌ات پر شد، تصویر آن را بر ایمان ارسال کنی.





برو جناب مورچه!

نیا دوباره روی میز

کنار مشق‌های من

چه کار می‌کنی عزیز؟

به ریزه‌های پاک‌کن

چرا تو گیر داده‌ای؟

نخور نبر به لانه‌ات!

ندارد استفاده‌ای

برای تو کنار میز

کشیده‌ام چلو شکر

ببین! تو را خدا فقط

از این وسط نیا ببر!

«ناصر کشاورز»

